



دوره‌ی بیست و پنجم • شماره‌ی بی دربی ۲۰۲ • آذر ۱۳۹۷ • ۳۲ صفحه • ۱۲۰۰۰ ریال

کودک رشد ۳



آনার خانم چه رنگی! چه یلدا‌ی قشنگی!

به نام خدای مهربان

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

رشد کودک • شماره‌ی ۳

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی آمادگی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول دبستان

دوره‌ی بیست و پنجم • آذر ۱۳۹۷
شماره‌ی پی‌درپی ۲۰۲

مدیر مسئول: محمد ناصری

شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):

علی‌اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان، مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی، شاهده شفیعی، سید کمال شهابلو، کاظم طلایی، احمد عربلو، مرجان فولادوند، شکوه قاسم‌نیا، مهری ماهوتی، افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب، محبت‌الله همتی، حبیب یوسف‌زاده

دبیر: مهری ماهوتی

دستیار دبیر: مریم سعیدخواه

طراح گرافیک: روشنگر فتحی

ویراستار: شراره وظیفه شناس

- ۱ کلاغ خوش‌خبر
- ۲ این چند روز
- ۳ باد و گردباد - فیل
- ۴ شعرهای خوش‌مزه
- ۵ قطره‌ی باران
- ۶ شعرهای خوش‌مزه
- ۷ گربه کوچولو
- ۸ خودم بldم
- ۹ گلی تیغ تیغی
- ۱۰ باران لجباز
- ۱۱ آلاک‌لنگ بازی
- ۱۲ عطسه
- ۱۳ کرگدن باسواد
- ۱۴ گرگ را بگیر
- ۱۵ عروسک نمایشی
- ۱۶ نقاشی بادکمه‌ها
- ۱۷ خرگوشک آمد، قایم بشود!
- ۱۸ پرنده جان! بفرمایید خانه‌ی نو!
- ۱۹ بازی و سرگرمی
- ۲۰ سرزمین نقاشی
- ۲۱ کتابخانه‌ی خودت
- ۲۲ دماغ بامزه

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی،

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

پیام‌نگار: Koodak@roshdmag.ir، وبگاه: www.roshdmag.ir

شمارگان: ۷۷۰۰۰، چاپ و توزیع: شرکت افست

من سمندر لرستانی هستم. غذایم حشره و کرم خاکی است.
لای ترک‌ها و سوراخ تنه‌ی درختان زندگی می‌کنم.
زمستان‌ها می‌خوابم.





کلاغ خوش خبر

سلام

وقتی قَدِّ تو بودم...

یک روز به کلاغ گفتم: «تو خیلی قارقار می کنی. پرهایت هم خیلی سیاه است.»

کلاغ گفت: «خوب است من هم بگویم تو این عیب را داری، آن عیب را داری؟»

گفتم: «ناراحت نشو، این ها عیب نیست. بین رنگِ موهای من هم پَر کلاغی است. خیلی هم قشنگ است. تازه هر وقت تو روی درخت خانه‌ی ما می نشینی و قارقار می کنی، مادرم خوش حال می شود. زود می گوید: «جان، جان، خوش خبر باشی آقا کلاغه!» بعد یک غذای خیلی خوش مزه درست می کند. آن وقت مامان، من و عروسک هایم منتظر می شویم تا مهمان بیاید.

● تصویرگر: سعیده کشاورز



این چند روز



۷ آذر - روز نیروی دریایی

به به چه روزِ زیبایی!
روزِ نیروی دریایی

۴ آذر - تولد پیامبر (ص)

پیامبر عزیز ما، محمد (ص)
عزیزِ آمنه به دنیا آمد.

تولد امام صادق (ع)

تو چه خوبی و چه ماهی!
ششمین امام مایی

۲۵ آذر - تولد امام حسن عسکری (ع) مبارک.



۲۷ آذر - وفات حضرت معصومه (ع)

او خواهرِ امام است خیلی عزیز و ماه است
معصومه است، یعنی پاک است و بی گناه است



۳۰ آذر - شب یلدا

آجیل و شیرینی و هندوانه
باز شبِ یلدا آمده به خانه

۱۲ آذر - روز معلولان

با هم چه خوش حالیم
مثل دوتا داداش!
من می شوم پایت
تو دست هایم باش



این برای بچه هایی که کارهایشان را
خودشان انجام می دهند.

ناصر نادری
تایپوگرافی: سعید سلیمی
تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو



باد و گردباد



باد به نسیم گفت: «چه طوری کوچولو؟»
یکهو گردباد آمد و باد را با خود بُرد.

فیل

گنجشک روی فیل نشست و با شادی گفت:
«وای من چقدر بزرگ و قوی شده‌ام!»
درخت خندید و گفت:
«تو بال داری. بزرگی تو در پرواز است.»





توپِ رنگی

● شهلا شهبازی

کاموا به شکلِ توپه
یه توپِ گرد و رنگی
گر بهی من ندیده
توپ به این قشنگی

هی نخشو می‌کِشه
قِل می‌ده این‌ور اون‌ور
نخش بلندتر می‌شه
توپش می‌شه کوچیک‌تر

پُشتِ پنجره

● شکوه قاسم نیا

سَرده و بارونی هوا
پنجره رو بسته بابا
نشسته پشتِ پنجره
حیوونکی گر بهی ما

دلم می‌خواد یواشکی
پنجره‌مونو وا کنم
گر بهی نم‌کشیده رو
پیش پیش پیش صدا کنم





● تصویرگر: سحر حقگو



بادِ شیطون

● سمیه تورجی

همیشه بی‌اجازه
از لای در می‌آد تو
به صورت‌م تُند و تُند
فوت می‌کنه با هوهو

پَرده‌ها رو می‌گیره
این‌وَر و اون‌وَر می‌ره
خَسْته که شد بی‌صدا
از تو اتاق دَر می‌ره.





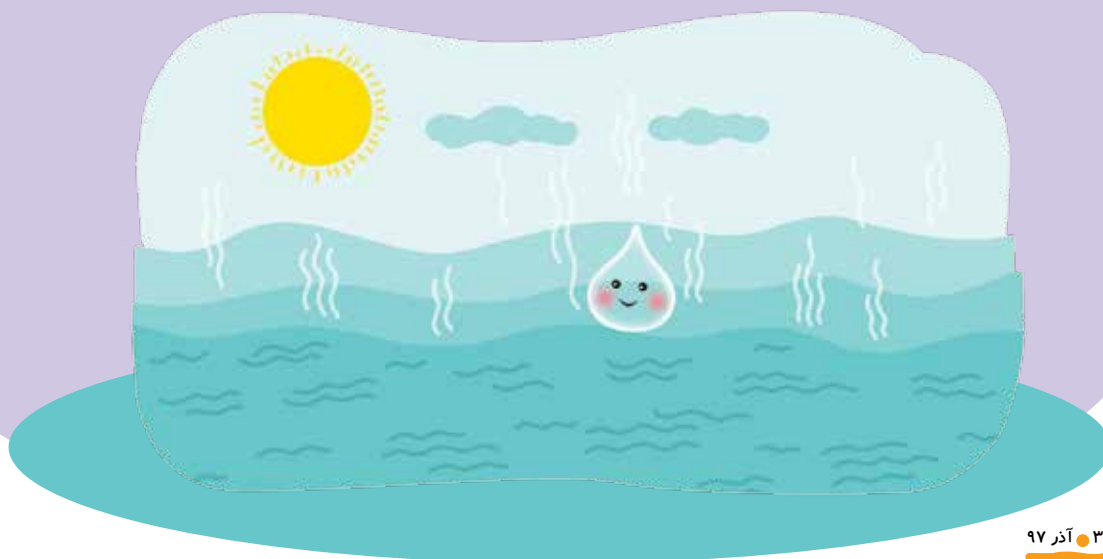
قطره‌ی باران

● مصطفی رحماندوست ● تصویرگر: نسیم بهاری

بخار آب خیلی زحمت کشید تا دوباره
یک قطره‌ی آب شود
و به زمین برگردد.



یادش آمد یک بار هم باران شده بود و با قطره‌های دیگر افتاد توی دریا. آبِ دریا شور بود. قطره نمی‌خواست شور باشد. آن قدر به خورشید نگاه کرد تا بخار شد. دوباره به آسمان رفت. باز همراه قطره‌های باران بارید.



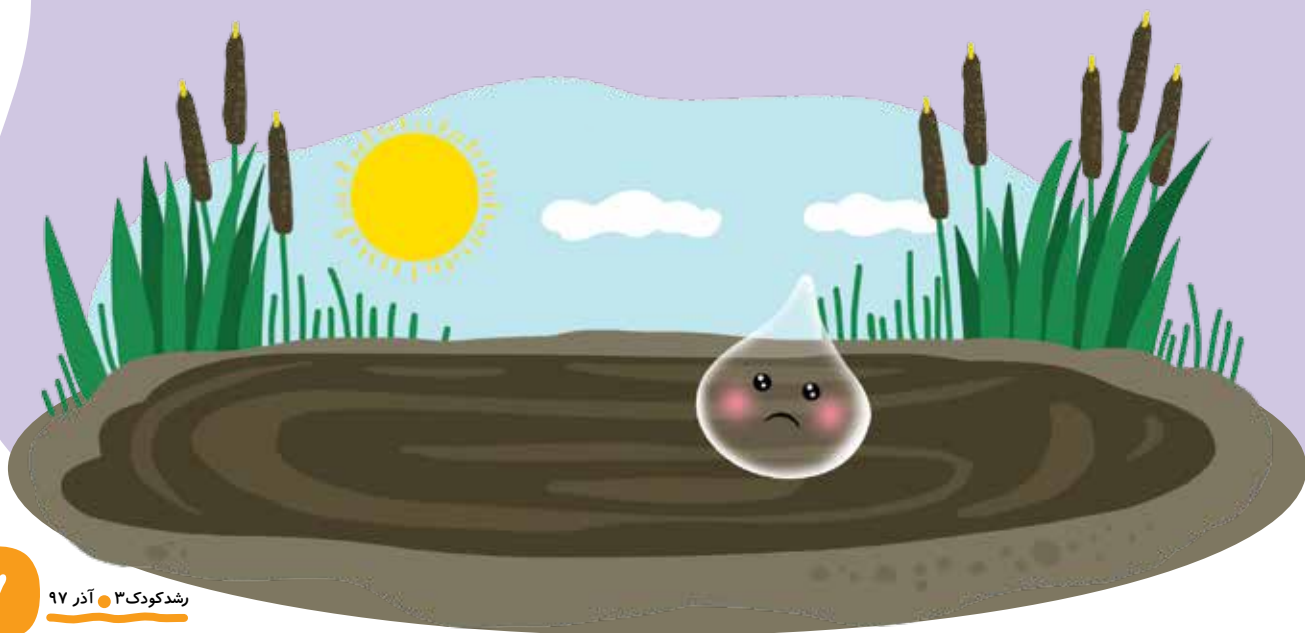
یا توی لوله‌ی آب برود و به یک
خانه برسد.



قطره خدا خدا کرد شبنمِ روی گُل بشود.



قطره از آن بالا آمد و آمد تا به زمین رسید. تالابی توی لَجَن‌ها افتاد. شُد یک قطره‌ی بدبو. قطره‌ی آب از آدم‌هایی که آب‌ها را کثیف کرده بودند، ناراحت شد. نمی‌خواست آن‌جا بماند. باید باز هم زحمت می‌کشید و به آسمان برمی‌گشت. دوباره قطره‌ی باران می‌شد و می‌بارید تا بیفتد یک جای....





مامان کلاغه

● خاتون حسنی

مامان کلاغه خوبه
نوک می‌زنه به دونه
دونه رو برمی‌داره
زود می‌بره به لونه

جوجه کلاغ گُشنه
منتظرِ غذاشه
مامان کلاغه اَمّا
به فکرِ جوجه‌هاشه

گلِ توی گلدون

● شراره وظیفه شناس

گُلی که توی گلدونه رو طاقچه
دلش می‌خواد
گاهی پره تو باغچه

بارون و باد و آفتابو بینه
شاپرکه
روی سَرش بِشیننه



تصویرگر: مرصیبه قوام‌زاده



گره کوچولو

● هاجر زمانی
● تصویرگر: عاطفه ملکی جو

ما شام خورده ایم، من توی ایوان ایستاده ام. از این جا کوچه را می بینم. یک گره کوچولو آمده سراغ کیسه های زباله.

استخوان ها و پوست های مرغ و یک کم برنج را توی بشقاب می ریزم. از مامان اجازه می گیرم. می روم توی کوچه. گره کوچولو پشت کیسه های زباله قایم شده است. یواشکی به من نگاه می کند. بشقاب غذا را توی باغچه می گذارم. گره یواش یواش جلو می آید. من عقب می روم. گره کوچولو غذایش را می خورد. بعد می گوید: «میو میو!»

فکر کنم این میو میو به زبان گره ای می شود: «ممنون، ممنون!»

بابا کار من را می بیند و می گوید: «آفرین پسرم، اگر حیوان ها هم چیزی برای خوردن داشته باشند، سراغ کیسه های زباله نمی روند. کوچه هم تمیز می ماند.»

خدا جان، ممنون که این فکر خوب را به من یاد دادی. امشب گره کوچولو یک غذای تمیز خورد. ما هم اضافی غذای مان را دور نریختیم.

حضرت محمد (ص): خداوند مهربان است و انسان مهربان را دوست دارد.





قصه

● وحیده اشرفی فاضل
● تصویرگر: علی خدایی

خودم بَلام

موش موشک توی باغچه بازی می کرد. خسته شد. یک گوشه نشست. این طرف و آن طرف را نگاه کرد. مورچه ریزه را دید. مورچه ریزه، یک دانه برنج را به لانه می بُرد. دانه‌ی برنج از خودش بزرگ تر بود. موش موشک دلش سوخت و گفت: «بَارَت سنگین است. بده من برایت ببرم.» مورچه گفت: «نه، خودم می توانم.» و رفت.

از توی خاکِ باغچه، یک کرم کوچولو بیرون آمد. کرم کوچولو یواش یواش خاکِ باغچه را سوراخ می کرد.

موش موشک به او گفت: «برو کنار تا من زود خاک را برایت سوراخ کنم.» کرم کوچولو فوری گفت: «نه، نه، خودم بلام.» و با کله رفت توی خاک. موش موشک یک برگ را دید. برگ تِکان تِکان می خورد. پشتِ برگ، یک پیله بود. پیله پاره شد. از توی آن، پروانه‌ی کوچکی زور زور کی سرش را بیرون آورد. موش موشک دندان‌های تیزش را قیژ قیژ به هم زد و گفت: «بگذار من زودی پیله‌ات را بِجَوم تا بیایی بیرون.»



پروانه گفت: «نه، ممنون! خودم باید این کار را بکنم.»
 موش موشک گرسنه شد. برگشت به لانه. رفت توی انبار. یک گردو برداشت. مامان موشه
 گفت: «گردو را بده تا برایت بشکنم.»
 موش موشک گفت: «نه مامان، خودم بلدم.»
 مامان موشه خندید و با مهربانی گفت: «معلوم است که دیگر بزرگ شده‌ای.»





گل تیغ تیغی

۱ جوجه تیغی راه لانه‌اش را گم کرده بود.



۲ گشت و گشت.
یک گلدان پر از خاک دید.



۳ رفت توی گلدان. خودش را گِرد کرد
مثل توپ. چشمش را بست و خوابید.



۴ همان موقع، دختری از راه رسید.



۵ دويد و رفت و با يك آب پاش پر از آب برگشت.



بايد به آن آب بدهم.

۶ آب آب پاش را توی گلدان خالی کرد.



۷ دويد و رفت و با يك آب پاش پر از آب برگشت.



چی شد؟ کی بود؟ این دیگر چه لاکتوسی بود؟

آی... وای!...



بارانِ لَجَباز



در این نمایش سه نفر بازی می کنند: دختر، باران، قارچ
بازیگر نقش باران، چند نوار کاغذی یا پارچه‌ای را تکان تکان می دهد، یعنی باران می بارد.
بازیگر نقش قارچ، یک چتر با خال‌های رنگی در دست دارد.

دختر روی صحنه است. باران وارد می شود. به طرف دختر می رود. نوار کاغذی را تکان تکان می دهد و
چیک چیک می کند.

دختر (با تعجب): یعنی چی؟ چرا فقط روی سر من باران می بارد؟

دختر به طرف زمین خشک می پَرَد. باران هم دنبال او می پَرَد.

دختر می دَوَد. باران هم می دود. **دختر** از طرف دیگر می رود. باران دنبالش می کند.

دختر: چه بارانِ لَجَبازی!

باران (تندتر): چیک چیک چیک

دختر (عصبانی): چه می خواهی؟ ولَم کن دیگر!

باران (تندوتندتر): چیک چیک چیک چیک چیک.



یک مرتبه صدای سوتی بلند می‌شود.

دختر: کی بود، کی بود؟

قارچ (از گوشه‌ی صحنه): من بودم. من قارچم. بیا این‌جا. اگر می‌خواهی خیس نشوی، بیا پیش من.

دختر (به طرف قارچ می‌رود تا زیر آن پنهان شود): تو کوچکی، من بزرگم، جا نمی‌شوم.

باران: چیک چیک چیک

قارچ آرام آرام از جا بلند می‌شود. چتر را باز می‌کند.

دختر (باخوش‌حالی): وای... داری بزرگ می‌شوی!

قارچ: باران که می‌خورم، بزرگ می‌شوم.

دختر (زیر چتر قارچ، جا می‌شود): آهای... باران لجباز!

حالا هر چه قدر که دوست‌داری، ببار!

باران (عصبانی): شُر شُر شُر

دختر و قارچ می‌خندند.





آلاکُلنگ بازی

● محمد هادی نیکخواه آزاد ● تصویرگر: گلنار ثروتیان

بالا و پایین

امروز که بازی می کردم، یک چیز جدید فهمیدم.
وقتی به عَقَب خَم بشوم، پایین می روم. این طوری آن سر
آلاکُلنگ بالا می آید.



نیفتی زمین

تا حالا لبه‌ی جوی آب راه رفته‌ای؟
من می توانم روی یک پا بایستم. تو چه طور؟



انگشت و مداد

مدادم را برداشتم و سعی کردم
آن را روی انگشتم نگه دارم.



قوطی کجکی

کمی آب را در قوطی خالی نوشابه
ریختم. قوطی یک‌وری ایستاد.



خواب فلامینگویی

یک پا بالا، لالالا



چرخ کمکی

اگر یکی از چرخ‌های کمکی
نبود، چه اتفاقی می‌افتاد؟





عَطَسه

● مهشید اژده فر

● تصویرگر: مرتضی رخصت پناه

اژری کوچولو از خواب بیدار شد. چشم‌هایش قرمز شده بود و دماغش باد کرده بود. وای! اژری کوچولو سرما خورده بود. عطسه کرد. عروسکش عطسه‌ای شد. عطسه کرد. دفتر نقاشی‌اش عطسه‌ای شد. اژری کوچولو رفت پیش مامانش و گفت: «چه کار کنم؟ همین‌طوری پیش برود، همه چیز عطسه‌ای و خیس می‌شود.» مامان، اژری کوچولو را بغل کرد. بعد یک دستمال به او داد و گفت: «هر وقت خواستی عطسه کنی، دستمال را جلوی دهان و بینی‌ات بگیر.» بعد هم برایش یک سوپ خوش مزه درست کرد. اژری کوچولو سوپ را خورد. دستمالش را برداشت و از مامانش تشکر کرد. اژری از مامانش خواست به فی‌فی هم یک دستمال بدهد. می‌خواست هر وقت فی‌فی هم عطسه‌اش گرفت، دستمال را جلوی بینی و دهانش بگیرد.





کرگدن باسواد

• یگانه مرادی لاکه
• تصویرگر: لاله ضیایی



گرگ را بگیر



دور هم بایستید و یک حلقه‌ی بزرگ درست کنید. یکی از بازیکن‌ها، گرگ می‌شود و بیرون می‌ماند. گرگ پشت بازیکن‌ها راه می‌رود. بازیکن‌ها باید آماده باشند. گرگ ناگهان از پشت به دست یکی از آن‌ها می‌زند و فرار می‌کند.



کسی که گرگ به دست او زده است، باید دنبال گرگ بدود، اگر بتواند به او دست بزند، سر جای خودش بر می‌گردد. اگر نتواند گرگ جای او را می‌گیرد. حالا کسی که بیرون مانده است، گرگ می‌شود و بازی ادامه پیدا می‌کند.





عروسکِ نمایشی

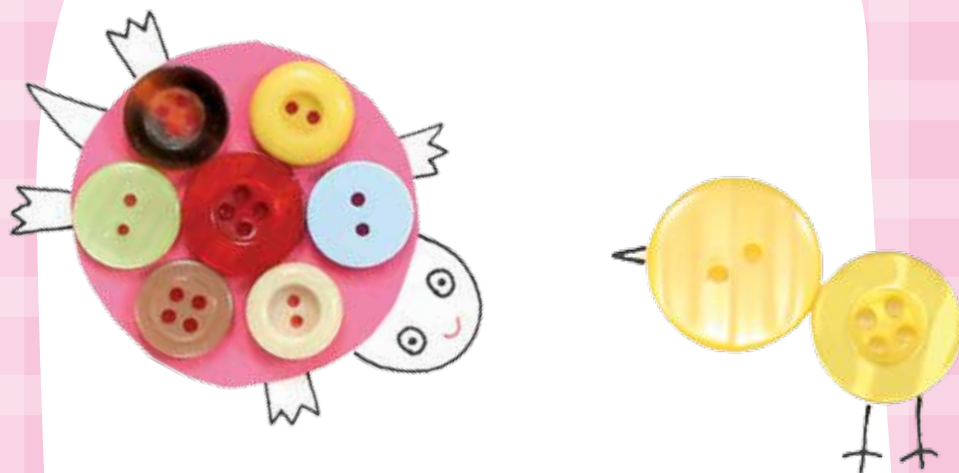
● سمانه قاسمی ● عکاس: فرهاد سلیمانی، اعظم لاریجانی

دوست‌داری عروسکی بسازی که بتوانی با آن بازی یا نمایش اجرا کنی؟
 لطفاً این وسایل را آماده کن: **لوله‌ی دستمال کاغذی، قیچی، چسب، قلم‌مو، خودکار، کاموا و چند مقوای رنگی.**

با نوک خودکار دو سوراخ این طرف و دو سوراخ آن‌طرف لوله ایجاد کن.
 لوله را رنگ بزن. دو کاموای رنگی را از سوراخ‌ها رد کن.
 ته کامواها را پیچان و گره بزن. حالا از مقوای رنگی این شکل‌ها را با قیچی ببر.
 آن‌ها را مانند تصویر کنار هم بچسبان تا صورت ببعی درست شود.
 به دست‌های عروسک دو نخ گره بزن تا بتوانی با یک مداد حرکتش بدهی.
می‌توانی جای نخ به پشت عروسک، چوب بستنی بچسبانی.



نقاشی با دکمه‌ها



برای نقاشی کردن به جای مداد رنگی می‌توانی از دکمه استفاده کنی. دکمه‌های ریز و درشت، کوچک و بزرگ. پس تو هم مثل ما نقاشی بکش. بعد با دکمه‌های رنگی، آن را رنگ آمیزی کن.



۱



۲



۳



۴



۵



۶

آمد قایم بشود...



خرگوشک می تواند بعضی از کارهایش را خودش انجام دهد.
مثلاً یک چاله برای قایم باشک بازی بسازد.

پس من چه کار
کنم؟



به به! یک جای خوب
برای قایم شدن!



تو هم یک چاله برای
گردویت درست کن.

به نظر تو سنجابک با خودش چه می گوید؟

مامانم باید به من
کُکم کند.



من هیچ کاری بلد نیستم.
من نمی توانم



خرگوشک می گوید: «بیا فکر کنیم هر کداممان چه کارهایی بلدیم.»
خرس کوچولو فریاد می زند: «صبر کنید! من هم یک کار مهم بلدم.»

من مى توانم
براي خودم گردو
پيدا كنم.



من مى توانم مواظب
خودم باشم.



من مى توانم وقتى باران
مى آيد جايى پيدا كنم كه
خيس نشوم.



حالا سنجابك يك تصميم مهم مى گيرد.

او مى خواهد گردويش را براي زمستان سال بعد
قايم كند.

اگر گفتى كجا؟

توى يك چاله ي كوچك كه خودش آن را

توى زمين كنده است!

تو چه كارهايى را مى توانى خودت به تنهايى انجام دهى؟

مى توانم، نمى توانم

سروده ي مريم اسلامي، زهرا موسوي

تصويرگر: نسيم بهاري

ناشر: بافرزندان - تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۵۰۸۷۷



پرنده جان! بفرمایید خانه‌ی نو!



یک روز با بچه‌هایی که برای پرنده‌ها لانه ساختند

● لیلی شیرازی ● عکاس: اعظم لاریجانی

یاسمن یوسفی تا حالا برای پرنده‌ها بیش‌تر از هزار تا لانه ساخته است.
لانه‌هایی برای جفدها، دارکوب‌ها،
پرستوها و...

این لانه را او ساخته است تا به
بچه‌ها نشان بدهد در داخل
لانه‌ی پرنده‌ها چه خبر است.



حالا می‌خواهد با کمک بچه‌هایی که همیشه
در کتاب‌فروشی روباه قرمز جمع می‌شوند،
برای پرنده‌ها لانه بسازد.
اول باید چوب‌های یک‌اندازه را پیدا می‌کردند.





چوب‌ها را با چسب محکم به هم چسبانند.
انگار بعضی‌ها خیلی خسته شده بودند.



چه لانه‌ی قشنگی!



حالا وقت رنگ کردن است.

هورا! کار ما تمام شد.
بچه‌ها خوشحال هستند که چند تا
پرنده در زمستان لانه‌ی گرم دارند.

لانه‌ی جدید شما آماده است!
بفرمایید تو پرنده جان!



● لاله ضیایی ● تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه

کدام کاموا دارد ژاکت می‌شود؟ دورش خط بکش



هر زباله را با خط به سطل خودش برسان



شب در آسمان چه چیزهایی می‌بینی؟ آن‌ها را نقاشی کن



دور چیزهایی که با صدای ش شروع می‌شوند، خط بکش.



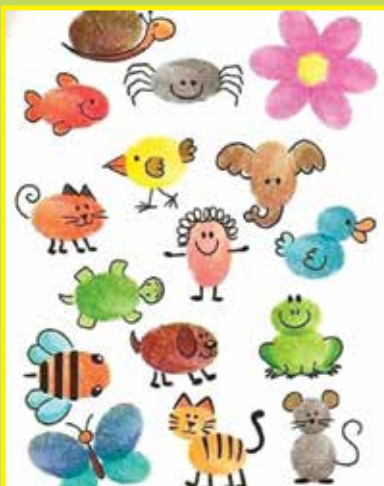


سرزمین نقاشی

رویا صادقی

به سرزمین نقاشی خوش آمدی. این جا پر از رنگ و شادی است.

بهمکاری مرکز بررسی آثار



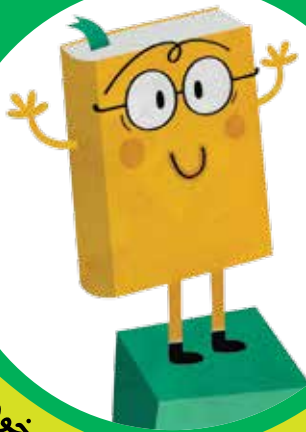
یک گل خندان، یک نردبان مهربان، یک کرم با مزه، همه و همه در این نقاشی‌ها زندگی می‌کنند، می‌دانی چه طور؟ با کمک اثر انگشت بچه‌ها!



علی مشکاتی



سونیا امیری



کتاب‌های قشنگ برای کتابخانه‌ی خودت



فیل کوچولو کجا خوابیدی؟

نویسنده: میترا مسیحا

تصویرگر: سید حسن موسوی

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۷۱۳۹۶



سوگاتی

شاعر: مه‌ری ماهوتی

تصویرگر: حدیثه قربان

ناشر: کتاب سحر

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۶۹۶۸۵



آنیسا مُشکی

مریم نجفی سادات



تو هم می‌توانی انگشتت را توی گواش یا آبرنگ

بزنی. بعد آن را روی کاغذ فشار بدهی.

حالا با مداد رنگی یا ماژیک نقاشی انگشتی‌ات را

کامل کن.

نقاشی‌های انگشتی خودت را برای سرزمین نقاشی

بفرست.



یک کار تازه



دِماغِ بامزه

● داوود مظلومی ● عکاس: فرهاد سلیمانی



یک چشم‌بند، ۳ تا لیوان، ۳ جور آب‌میوه را آماده کن.

به‌به... چه آب میوه‌های **خوش رنگی**!

حتماً خیلی هم **خوش مزه** اند.

تا حالا با چشم بسته آب میوه خورده‌ای؟ به کمک دوستت چشم‌هایت را ببند.

حالا آب میوه‌ها را یکی یکی بچش. آخرین آب میوه‌ای که خوردی، چی بود؟

دوباره امتحان کن. این بار هم چشم‌هایت را ببند، هم بینات را بگیر.

آب میوه‌ها را یکی یکی بچش.

آخرین آب میوه‌ای که خوردی چی بود؟

حالا می‌دانی چرا وقتی سرما می‌خوریم، مزه‌ی غذاها را نمی‌فهمیم.



ایران من، جان من



بچه‌های اُستانِ سمنان



گامبی و دامبی

طرح و اجرا: سلمان طاهری

